



New Approaches to
Quran and Hadith Studies

Vol. 50, No. 2, Issue 101
Autumn & Winter 2018 - 2019

DOI: 10.22067/naqhs.v50i2.43594

رهیافت‌هایی در
علوم قرآن و حدیث

سال پنجاهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۱
پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۲۹-۹

رمزگشائی ضمائر فاعلی و مفعولی فعل «لَمْ أَخْنَهُ» در آیه پنجاه و دوم سوره یوسف*

دکتر طاهره رحیم پور ازغدی^۱
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: rahimpoor@um.ac.ir

دکتر سید حسین سید موسوی
دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: shmosavi@um.ac.ir

چکیده

آیه پنجاه و دوم سوره یوسف از جمله آیاتی است که در تفسیر و ترجمه آن اختلافات فراوانی میان مترجمان و مفسران وجود دارد به طوری که به هشت شکل ترجمه شده است. اختلاف به ضمائر فاعلی و مفعولی فعل «لم اخنه» باز می‌گردد که با رمزگشایی از مراجع ضمائر فاعلی و مفعولی این فعل، تکلیف ضمیر فاعلی «لیعلم» نیز روشن می‌شود. برخی آن را کلام زلیخا و برخی گفتار یوسف دانسته‌اند. نیز ضمیر مفعولی را برخی به عزیز و بعضی به یوسف و گروهی به زلیخا برگردانده‌اند. سؤال این مقاله این است که ضمائر فاعلی و مفعولی به چه افرادی بر می‌گردد؟ با توجه به آیات قبل، به نظر می‌رسد این آیه حکایت کلام زلیخا همسر عزیز مصر است که پس از اعتراف به خطایش نسبت به حضرت یوسف، اعلام می‌دارد: این اعتراف را از این جهت گفتم که همسر عزیز بدانند که من در غیابش به او خیانت نکرده‌ام. بنابراین بایستی در ترجمه و تفسیر آیه تجدید نظر شود و ترجمه فوق جایگزین گردد. در پایان ضمن بررسی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی، نظر ابن کثیر را می‌پذیریم.

کلیدواژه‌ها: یوسف، عزیز مصر، خیانت زلیخا، آیه ۵۲ یوسف، علامه طباطبائی، ابن کثیر.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۰/۳۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۵/۰۵/۱۷.
۱. نویسنده مسئول

مقدمه

شناخت قرآن در مسیر راهیابی و هدایت از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است از این‌رو مسلمانان تلاش بسیار کرده‌اند تا در علوم مختلفی که به این کتاب الهی مربوط می‌شود تحقیقات فراوان انجام دهند. بدیهی است یکی از علومی که ما را به شناخت بهتر آیات و کلمات بکار برده شده در قرآن رهنمون می‌شود، آگاهی از لغات و کلمات آن است. نیز شناخت مراجع ضمائر فاعلی و مفعولی ما را بهتر به مقصود خداوند رهنمون می‌کند.

شناخت معانی دقیق آیات قرآن علاوه بر آسان کردن فهم و تفسیر درست آیات ما را در ترجمه این کتاب الهی کمک فراوانی می‌کند. پر واضح است که جهت بهره‌برداری از این کتاب بایستی ابتدا منظور دقیق گوینده آن را شناخت، سپس طبق فرامین و محتوای آن عمل نمود.

آنچه در باره کلام الهی مورد اتفاق است اینکه، قرآن کنونی همان کتابی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و مسلمانان سینه به سینه آن را به یکدیگر منتقل کرده و در کتابت آن نهایت دقت را نموده‌اند. اما در ترجمه و تفسیر آیات اختلافات فراوانی وجود دارد که اگر چه بخشی از آن به خاطر بطن‌های گوناگون قرآن و اینکه این کلام الهی آن قدر تنزل یافته است تا به این صورت درآمده و هر کس آن را به تناسب موقعیت خویش درک می‌کند و در صورت ارتقاء نوع ادراک وی متفاوت می‌شود، اما بخش دیگر به خاطر برداشت نادرست ممکن است صورت گرفته باشد.

ترجمه متون غیرفارسی در جهت انتقال مفاهیم به خواننده فارسی بسیار ضروری و لازم است به ویژه اگر آن متن، متن قدسی و کلام الهی باشد. با توجه به اهمیتی که قرآن نزد مسلمانان و به خصوص نزد ایرانیان دارد، برگرداندن درست و دقیق کلام الهی در الگو گرفتن و فهم ایشان از قرآن بسیار کارساز است. پر واضح است که تمامی متون مورد توجه و یا تمامی آیات قرآن از پیچیدگی خاصی برخوردار نیست تا کار ترجمه را سخت کند، اما در عین حال به آیاتی برمی‌خوریم که مترجمان و مفسران در ترجمه آن و یا تفسیر آن دچار اختلاف شده‌اند. در این مقاله برآنیم تا یکی از آیات جنجالی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و زوایای مختلف آن را بازکرده و در واقع جهت درک صحیح کلام الهی، ترجمه دقیق‌تری از آیه را به مخاطبان ارائه نماییم.

طرح مسأله

شناخت مراجع ضمائر فاعلی، مفعولی و مجروری در آیات قرآن از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، به طوری که بدون شناخت این ضمائر نمی‌توان به مقصود خداوند از نزول آیات پی برد. داستان

حضرت یوسف (ع) از جمله داستان‌های قرآنی است که خداوند تقریباً یک سوره را به آن اختصاص داده است و در ابتدای آن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ». بی‌تردید در داستان یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای مردم کنجکاو است. حساسیت برخی از آیات این سوره به حدی است که اگر به طور دقیق ترجمه و تفسیر نشود، عصمت حضرت یوسف (ع) را زیر سؤال می‌برد. در اینجا تلاش می‌کنیم به آیه ۵۲ سوره یوسف پرداخته و مراجع ضمائر فاعلی و مفعولی آن را مشخص کنیم. اختلاف میان مترجمان و مفسران در خصوص ضمیر فاعلی و مفعولی «لَمْ أُخْنَهُ» و ضمیر فاعلی «لِيَعْلَمَ» است. البته در صورتی که ضمیر مفعولی «لَمْ أُخْنَهُ» مشخص شود، تکلیف ضمیر فاعلی «لِيَعْلَمَ» نیز معلوم می‌شود، از این‌رو لازم است به بررسی ضمیر فاعلی و مفعولی «لَمْ أُخْنَهُ» پرداخته و فرض‌های گوناگون را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این داستان می‌توان از چهار تن نام برد، زلیخا، یوسف، ملک که به نظر می‌رسد عزیز، همسر زلیخا از قلم افتاده است. بنابر این فرض‌های چهارگانه فوق قابل بررسی و تحلیل است. سؤال مهم این پژوهش این است که ضمیر فاعلی و مفعولی «لَمْ أُخْنَهُ» به چه کسانی بر می‌گردد؟

تفسیر آیه

در تفسیر و ترجمه این آیه باید مروری به آیات قبل داشته باشیم:

- ۱ - پس از اینکه یوسف از چاه نجات یافت (۱۹)، و به مبلغ اندکی فروخته شد (۲۰)، عزیز مصر او را برای همسرش خرید و به او سفارش کرد: او را نیک بدار شاید به حال ما سودمند باشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم (۲۱).
- ۲ - عزیز و زلیخا هیچ فرزندی نداشتند، از این‌رو نسبت به یوسف توجه ویژه داشتند (۲۱).
- ۳ - زلیخا خودش را بر یوسف عرضه می‌کند، ولی یوسف نپذیرفت و از دست زلیخا فرار کرد (۲۳-۲۴).
- ۴ - یوسف وقتی با عزیز برخورد کرد؛ در مقابل ادعای زلیخا به او گفت: او نسبت به من قصد سوء داشته است و به طور تلویح اعلام کرد زلیخا در این داستان دروغ می‌گوید (۲۶-۲۵).
- ۵ - عزیز که همسر زلیخا است از ماجرای یوسف و همسرش اطلاع یافت (۲۹-۲۵).
- ۶ - یوسف جوان زیبایی بوده است به طوری که زنان دربار، پس از دیدن وی شگفت زده شده و به جای پوست کندن میوه‌ها دستانشان را بریدند و اعلام کردند این انسان نیست، بلکه فرشته‌ای بزرگوار است (۳۱).
- ۷ - زلیخا به زنان دربار اعلام می‌دارد اگر یوسف تسلیم درخواست من نشود، او را زندانی می‌کنم

(۳۲).

۸ - زلیخا نسبت به یوسف قصد سوء داشته (۲۳) و به آن اقرار کرده است (۵۱).

۹ - یوسف به دستور زلیخا به زندان افکنده شد (۳۵).

۱۰ - ملک یا پادشاه (فرعون) از ماجرای زندانی شدن و بی‌گناهی یوسف آگاه نبوده است (۵۵-۵۱).

بنابراین یوسف در دادگاه ملک حضور نداشته و بعد از همه اتفاقات از زندان آزاد شده است (۵۴).

۱۱ - یوسف پیامبر است و معصوم بنابراین خطایی از وی سرزده است. قرآن از او به عنوان مخلصین یاد کرده است (۲۴)، و شیطان نیز قسم خورده است همه را گمراه کند مگر بندگان خالص خداوند را (حجر: ۴۰، ص: ۸۳).

۱۲ - زنان درباری طبق ادعای زلیخا (۳۲) می‌دانستند که چون یوسف تسلیم درخواست زلیخا نشده است به زندان رفته، از این رو در مقابل سؤال پادشاه به پاکدامنی و صداقت او شهادت دادند (۵۱).

۱۳ - زلیخا هرچند در پی کامیابی از یوسف بود، اما چون به مقصد نرسید، بنابراین او نیز پاکدامن است، به خاطر همین امر یوسف با وی ازدواج کرده و او را به همسری خویش درآورده است (ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/ ۵۵).

شاید نکته مهم در این داستان احتمال خطاکار بودن زلیخا برای همسرش باشد، چنانکه عزیز قصد سوء به یوسف را با توجه به مشورتی که کرد به زلیخا متوجه نمود و ضمن توصیه به استغفار به خاطر این خطا به صراحت او را خطاکار دانست (۲۹). از این رو زلیخا با رفع اتهام از یوسف خود را از هر گونه خطاکاری تبرئه نمود و در حضور پادشاه و زنان مصر با شهادت اعلام کرد که او قصد سوء داشته است اما این قصد هرگز اتفاق نیفتاده است. در ضمن قرآن هیچ رابطه دیگری را میان زلیخا و غیر یوسف مطرح نمی‌کند، چنانکه از زبان زنان دربار اعلام می‌دارد: زن عزیز مصر شیفته غلام خود شده است و ما او را در این امر گمراه آشکار می‌دانیم (۳۰).

در آیات بعدی زندانی شدن یوسف و رؤیای دو تن از زندانی‌هایی که همزمان با وی زندان‌اند حکایت می‌شود. یوسف خواب یکی از ایشان را به بهترین شکل تعبیر می‌کند و گفته او به طور دقیق اتفاق می‌افتد. در هنگام آزادی دوست زندانی‌اش به او سفارش می‌کند که به پادشاه، بی‌گناهی یوسف را اعلام دارد. اما او این امر را فراموش کرده تا اینکه پادشاه رؤیای خشکسالی را می‌بیند. وقتی آن را به معبرین عرضه می‌کند، آنان از تعبیر خواب بازمانده و آن را از خواب‌های پریشان می‌دانند. در این حال دوست آزاد شده یوسف که ساقی پادشاه بود از یوسف فراموش شده، یادش می‌آید و به پادشاه عرضه می‌دارد من تعبیر خواب شما را خواهم گفت. وی نزد یوسف آمده و تعبیر خواب را جویا می‌شود. وقتی پادشاه از این تعبیر آگاه شد آن را

پذیرفت و دستور داد تعبیر کننده را نزد وی آورند. یوسف به فرستاده پادشاه جریان زنان درباری را یادآور شد. محاکمه جاری می‌شود. در این حال یوسف همچنان در زندان است و محاکمه و دادگاه تشکیل شده در دربار به قضاوت پادشاه در جریان است. زنان دربار به صداقت و بی‌گناهی یوسف شهادت داده و زلیخا نیز در تأیید کلام ایشان و اعتراف به خطای خویش یوسف را از راستگویان می‌شمرد. سپس می‌گوید: این اعتراف را کردم تا شوهرم بدانند که در پنهانی به او خیانت نکرده‌ام و ... این تفسیر مورد پذیرش برخی از مفسران قرار نگرفته از این رو لازم است به برخی از ایشان اشاره کنیم.

دیدگاه تنی چند از مفسران

هرچند بحث اصلی این مقاله متمرکز شدن روی ترجمه است، اما مفسران نیز از این امر مستثنی نشده‌اند و ما تنها به دیدگاه علامه طباطبائی پرداخته و آن را در بررسی می‌کنیم. با توجه به اینکه ایشان نظر سه تفسیر مجمع البیان و التبیان و تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر) را نپذیرفته و نقد کرده‌اند ابتدا به دیدگاه این سه تفسیر می‌پردازیم.

۱ - شیخ طوسی در تفسیر تبیان در خصوص اختلاف مفسران درباره آیه و اینکه اکثر مفسران آن را کلام یوسف می‌دانند از قول جبائی و بلخی نقل می‌کند: این کلام زلیخا است و معنای آن چنین می‌باشد: اعتراف من علیه خودم از این رو بود تا یوسف بدانند که من به او خیانت نکرده‌ام؛ زیرا عزیز از او سؤال کرد و یوسف در مجلس حاضر نبود. و در پایان می‌گوید: هر دو امر جایز است ولی اولی بهتر است. «و قال الجبائی و البلخی: انه من قول المرأة. و المعنی ان اعترافی علی نفسی بذلک لیعلم یوسفانی لم أُخْنَهُ بالغیب، لان العزیز سألها و لم یکن یوسف حاضرًا و کلام الأمرین جائزان» (طوسی، ۱۵۴/۶).

شیخ طوسی در ذیل آیه ۵۳ می‌نویسد: این آیه خبر از چیزی می‌دهد که یوسف از روی فروتنی برای خداوند گفت که من نفس خویش را از خطا بری نمی‌کنم ... ایشان در ادامه می‌گویند اکثر مفسران این آیه را کلام یوسف دانسته‌اند، اما ابو علی جبائی گفته است این کلام زن (زلیخا) است (همان، ۱۵۵). هر چند چنانکه گذشت سیاق آیه ۵۴ را دلیل بر عدم حضور یوسف می‌داند.

این تفسیر چند اشکال دارد هر چند نکته مثبت آن اعتقاد به گوینده بودن زلیخا است، اما عزیز از زنان سؤال نکرد، بلکه پادشاه است که آنان را مورد مخاطبه قرار داد و تقاضای روشن شدن قضیه را از ایشان نمود. خیانت به یوسف، بی‌معنا است، چرا که زنان دربار در مقابل پادشاه به نفع او گواهی دادند و با وجود چنین شهودی امکان نیرنگ و خدعه از سوی زلیخا و خیانت به یوسف بی‌معنا است.

۲ - صاحب مجمع البیان ابتدا دیدگاه خود را مبنی بر اینکه، این کلام یوسف است مطرح می‌کند اما

به عنوان قول ضعیف می‌گوید: جبائی گفته: این جمله دنباله کلام زلیخا است، یعنی این اقراری که کردم برای آن است که یوسف بدانند من در غیاب او خیانتی بدو نکردم که گناه را بگردن او بیندازم، اگر چه در حضور او خیانت کردم و او را گناهکار معرفی نمودم. «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» و خدا خائنان را در نیرنگ و مکرشان هدایت نمی‌کند. «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ» بگفته حسن و مجاهد و قتادة و ضحاک و ابو مسلم این جمله کلام یوسف است، یعنی آنچه من انجام دادم که فرستاده شاه را برگرداندم و تحقیق حال زنان را از وی خواستم بدان جهت بود که شاه یا عزیز مصر بدانند من در غیاب او نسبت بزنش خیانتی نکردم. و جبائی گفته: این جمله دنباله کلام زلیخا است، ... (طبرسی، ترجمه مجمع البیان، ۱۱۲/۲۳۶).

۳- ابن کثیر در ذیل آیه ۵۲ از زبان زلیخا می‌نویسد: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ تَقُولُ: إِنَّمَا اعْتَرَفْتُ بِهَذَا عَلَى نَفْسِي لِيَعْلَمَ زَوْجِي أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ، وَلَا وَقَعَ الْمُحْذَرُ الْأَكْبَرُ، وَإِنَّمَا رَاوَدَتْ هَذَا الشَّابَّ مَرَاوِدَةَ فَاغْتَنَعَتْ، فَلِهَذَا اعْتَرَفْتُ لِيَعْلَمَ أَنِّي بَرِيئَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ وَمَا أَبْوِئُ نَفْسِي» (ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴/۳۳۸). یعنی: زلیخا گفت: همانا من به ضرر خود به این موضوع اعتراف کردم تا همسرم بدانند که من در واقع، در نهان به او خیانت نکردم و خطای مهم که ارتباط نامشروع است اتفاق نیفتاده است، هر چند با این جوان مراوده داشتم اما او سرباز زد و نپذیرفت. از این رو اعتراف کردم تا عزیز بدانند که من خطائی مرتکب نشده‌ام. همانا خداوند حيله خائنان را هدایت نمی‌کند، نفس من بری از خطا نیست ... این تفسیر مورد تأیید مرحوم معرفت نیز می‌باشد (معرفت، التفسیر و المفسرون، ۲/۲۲۲).

علامه طباطبائی

وی ذیل آیه ۵۲ (طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۱/۱۹۷ به بعد) می‌نویسد: بطوری که از سیاق برمی‌آید این جملات از کلام یوسف است، و گویا این حرف را بعد از شهادت زنان به پاکی او و اعتراف همسر عزیز به گناه خود و شهادتش به راستگویی او و داوری پادشاه به برائت او زده است. هر چند در ابتدای آن «قال ذلك...» ندارد و لیکن از این قبیل حکایت قولی در قرآن بسیار است که بدون آوردن کلمه «گفت و یا گفتند»، خود گفتار را نقل نموده ... ایشان ضمن آوردن شواهدی برای این نظرشان ادامه می‌دهد: آری یوسف (ع) برای برگرداندن فرستاده شاه دو نتیجه ذکر کرده، یکی اینکه عزیز بدانند که من به او خیانت نکردم، و او از وی راضی و خوشنود شود، و از دل او هر شبهه‌ای که در باره وی و همسر خود دارد زایل گردد.

دوم اینکه بدانند که هیچ خانی بطور مطلق هیچ وقت به نتیجه‌ای که از خیانت خود در نظر دارد نمی‌رسد و دیری نمی‌پاید که رسوا می‌شود، و این سنتی است که خداوند همواره در میان بندگانش جاری ساخته، و هرگز سنت او تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد... این نظریه ما بود در باره آیه مورد بحث و لیکن بعضی (صاحب مجمع البیان و التبیان) از مفسران گفته‌اند که: این کلام و همچنین آیه بعد از آن تمه گفتار همسر عزیز است که با جمله «الآن حصحص الحق» شروع شده بود.

ایشان در ادامه و پس از طرح مباحثی به این گفتار بازگشته و دیدگاه برخی از مفسران را نقد می‌کند. اما اینکه بعضی از مفسران دو آیه مورد بحث، یعنی «ذلک لیعلم أئی لم أخنه...»، را تمه کلام همسر عزیز دانسته‌اند، بنا به گفته ایشان معنای دو آیه مذکور چنین می‌شود که همسر عزیز بعد از آنکه به گناه خود اعتراف نموده به راستگویی یوسف گواهی داد و گفت: «ذلک» این اعترافم بر اینکه من با او مراوده کردم، و این شهادتم بر اینکه او از راستگویان است برای این بود: «لیعلم» تا یوسف وقتی اعتراف و شهادت مرا بشنود بداند که من در غیاب او به او خیانت نکردم، بلکه اعتراف نمودم که مساله مراوده از ناحیه من بود، و او از راستگویان است «و أئذ الله لا یهدی کید الخائنین» و خدا کید خیانتکاران را هدایت نمی‌کند هم چنان که کید مرا که مراوده و به زندان افکندن او بود هدایت نکرد، و سرانجام پس از چند سال زندانی شدن راستگویی و پاکدامنی او را بر ملا، و خیانت مرا نزد پادشاه و درباریانش افشاء و مرا رسوا نمود، هم چنان که کید سایر زنان اشرف را هم هدایت نکرد. من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، زیرا این من بودم که او را بزندان افکندم تا شاید بدین وسیله او را مجبور کنم که به خواسته من تن در دهد، آری «إئذ النفس لأهارة بالشوء إلا ما رحم ربی إئذ ربی غفور رحیم».

اما به نظر می‌رسد این تفسیر قابل تأمل است؛ زیرا اولاً اگر کلام، سخن همسر عزیز می‌بود جا داشت که در جمله «ذلک لیعلم أئی لم أخنه بالغیب» بگوید: «و لیعلم أئی لم أخنه بالغیب» (به صیغه امر) زیرا اگر این جمله عنوان شهادت و اعتراف زلیخا باشد و به غیر صورت امر گفته باشد معنایش این می‌شود: «ذلک» یعنی این اعتراف و شهادت من برای این بود که یوسف بداند من اعتراف نموده و به پاکی او شهادت دادم، پس بر خواننده پوشیده نیست که این کلام کلامی خالی از فایده است. بخلاف اینکه اگر می‌گفت: «و لیعلم» (به صیغه امر) یعنی باید بدانند که من در غیاب او به گناه خود اعتراف و به پاکی او شهادت دادم.

بعلاوه لازمه چنین تفسیری این است که معنای اعتراف و شهادت باطل شود، چون اعتراف و شهادت وقتی دلیل بر واقع می‌گردد، و طهارت واقعی یوسف را می‌رساند که منظور از آن بیان حقیقت و اظهار حق باشد، نه اینکه یوسف بفهمد و از رفتار او در غیابش خوشش آید. و اگر جمله مذکور عنوان شهادت و

اعتراف نباشد بلکه عنوان اعمالی باشد که همسر عزیز در طول مدت زندانی یوسف انجام داده، و معنایش این باشد که من برای این شهادت دادم و اعتراف کردم که یوسف بدانند در طول مدت زندانیش به او خیانت نکردم، در این صورت کلامی خواهد بود خلاف واقع و بی‌ربط خواهد بود؛ زیرا او در این مدت به وی خیانت کرده بود، چه خیانتی بالاتر از این که توطئه کرد تا او را بدون هیچ گناهی به زندان افکند علاوه بر اینکه شهادت و اعترافش به هیچ وجهی از وجوه دلالتی بر خیانت نکردنش ندارد، هم چنان که از نظر خواننده نیز پوشیده نیست.

ثانیاً اگر آیه مورد بحث کلام همسر عزیز بود معنا نداشت به یوسف یاد دهد که خدا کید خائن را رهبری نمی‌کند، با اینکه یوسف این معنا را در روز اول که وی بنای مراوده را با او گذاشت خاطر نشان کرده و گفته بود: «إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳).

ثالثاً در این صورت جمله «و ما لُبَّوئِي نَفْسِي - من نفس خود را تیرئه نمی‌کنم - چون من او را با نقشه‌ها و کید خودم به زندان افکندم -» با جمله «لَمْ أَخْنَهُ بِالْغَيْبِ» منافات دارد، و این نیز بر خواننده پوشیده نیست. آیه «إِنَّ النَّفْسَ لِأَعَارَةَ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» از آنجایی که مشتتمل بر معارف جلیل‌های از توحید است احتمال نمی‌رود کلام زنی بت پرست و مالا مال از هوی و هوس بوده باشد.

بعضی^۱ از مفسرین وجه دیگری در معنای دو آیه مورد بحث گفته‌اند و آن اینکه ضمیر در «لِيعْلَمَ» و در «لَمْ أَخْنَهُ»، به عزیز که همسر زلیخا است برمی‌گردد، گویا زلیخا پس از اعتراف خود و شهادتش به پاکی یوسف گفته است: این‌ها که گفتم برای این بود که همسرم بدانند من در غیاب او در خلوت‌هایی که با یوسف داشتم خیانتی به او نکردم، و خلاصه عمل منافی با عفتی از من سر نزد، و تمامی ماجرا این بود که من با یوسف معاشقه کردم او هم عصمت خود را حفظ کرد و از نزدیکی با من امتناع ورزید، و در نتیجه

۱. در دو آدرسی که مترجم محترم میزان آورده است (مجمع البیان، ۵/ ۲۴۱، ط تهران و تفسیر تبیان، شیخ طوسی، ۶/ ۱۵۴) چنین عبارتی وجود ندارد. عبارت مجمع البیان (۵/ ۳۳۸) چنین است: قیل بل هو من کلام امرأة العزیز آی ذلک الإقرار ليعلم یوسف أني لم أخنه فی غیبتہ بتوریک الذنب علیه و إن خنته بحضرتہ و عند مشاهدتہ عن الجبائی «وَأَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» آی لا یهدیهم فی کیدهم و مکرهم. و عبارت التبیان (۶/ ۱۵۴) چنین است: اختلفوا فی من هذا الکلام حکایة عنه؟ فقال اکثر المفسرین کالحسن و مجاهد و قتادة و الضحاک: انه من قول یوسف «ذلک» یعنی ذلک الامر من فعلی من رد الرسول ليعلم العزیز اني لم أخنه بالغیب، و قطع حکایة عن المرأة، و جاز ذلک لظهور الکلام السدال علی ذلک، ... و قال الجبائی و البلخی: انه من قول المرأة. و المعنی ان اعترافی علی نفسی بذلک ليعلم یوسفانی لم أخنه بالغیب، لان العزیز سألها و لم یکن یوسف حاضرأ و کلاً الأمرین جائزان، و الاول أشبه. به نظر می‌رسد این دیدگاه از ابن کثیر است: ذلک ليعلم أني لم أخنه بالغیب تقول: إنما اعترفت بهذا علی نفسی ليعلم زوجی أني لم أخنه بالغیب فی نفس الأمر، و لا وقع المحذور الأكبر، و إنما راودت هذا الشاب مراودة فامتنع، فهذا اعترفت ليعلم أني بريئة و أَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ و مَا أُتْرِي نَفْسِي تقول المرأة: لست أُبرئ نفسي، فإن النفس تتحدث و تمنی، و لهذا راودته لأن النَّفْسَ لِأَعَارَةَ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي آی إلا من عصمه الله تعالی: إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ و هذا القول هو الأشهر و الألیق و الأنسب بسباق القصة و معانی الکلام، و قد حکاه الماوردی فی تفسیره، و انتدب لنصره الإمام أبو العباس بن تیمیة رحمه الله، فأفرده بتصنیف علی حدة، و قد قیل: إن ذلک من کلام یوسف علیه السلام (تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۳۳۸).

عرض و ناموس شوهر من محفوظ ماند، و من اگر یوسف را از گناه تبرئه کردم برای این بود که پاکدامنی من از ناحیه او بود نه از ناحیه من، و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم زیرا نفس آدمی اماره به زشتی‌ها است مگر آنکه پروردگار من رحم کند.

نیز خالی از اشکال نیست زیرا؛ اگر کلام مورد بحث گفتار همسر عزیز بود، و منظور این بود که دل شوهرش را بدست آورد، و هر سوء ظن و تردیدی را از دل او پاک سازد، با گفتن این حرف نتیجه عکس می‌گرفت، زیرا جمله «الآن حصحص الحق أنا راوده عن نفسه وإنه لمن الصادقين» در افاده اینکه او به یوسف عشق می‌ورزیده یقین آور است، و لیکن گفتن اینکه یوسف امتناع ورزید یقین آور نیست زیرا همسرش ممکن است پیش خود خیال کند که او این حرف را برای دلخوشی من می‌زند، و می‌خواهد سوء ظن مرا از بین ببرد، و حاصل آنکه اعتراف و شهادت اگر از همسر عزیز می‌بود غرضش رفع سوء ظن شوهر بود، در صورتی که نه تنها سوء ظن او را رفع نمی‌کند بلکه او را مکدرتر هم می‌سازد. بعلاوه، بنا بر این معنای جمله «و ما أبوء نفسي...»، تکرار همان جمله «أنا راوده عن نفسه» می‌شود، و حال آنکه در ظاهر سیاق خلاف آن استفاده می‌شود. همه این‌ها صرفنظر از اشکالاتی بود که بر صورت قبلی وارد می‌شد، زیرا همه بر این وجه نیز وارد است.

این معنا را عیاشی نیز در تفسیر خود از علی ابن معمر از پدرش از امام صادق (ع) روایت کرده است (عیاشی، ۲/ ۱۸۰ ح ۳۶) و اینکه فرمود: معنای این جمله از کلمات زلیخا این است که این اعتراف را بدان سبب کردم ... ظاهر این است که امام (ع) جمله «ذلک لیعلم أني لم أخنه بالغیب... إن ربی غفور ورحیم» را از کلام همسر عزیز دانسته و خواننده محترم بیانی را که در این خصوص گذرانیدیم بخاطر دارد (طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ۱۱/ ۲۶۷ - ۲۷۸).

نقد دیدگاه علامه

چکیده نظر علامه طباطبائی به همراه نقد هر یک به شرح ذیل است:

۱ - آیه ۵۲ و ۵۳ کلام یوسف است.

با توجه به آنچه گفته شد این دو آیه کلام زلیخا است، چرا که هنوز یوسف در جمع درباریان و پادشاه مصر حضور ندارد. علامه باید به سیاق آیات به خصوص آیه ۵۴ توجه کند که چون یوسف در مجلس محاکمه حضور ندارد و همچنان در زندان است پادشاه گفت: او را نزد من آرید تا او را برای خودم آزاد کنم.

۲ - یوسف می‌خواهد به عزیز اعلام کند که من به او خیانت نکرده‌ام.

به نظر می‌رسد این تعبیر خالی از اشکال نیست زیرا در همان حرکت آغازین زلیخا که در پی فرار

یوسف به طرف درب خانه حرکت کرد و عزیز را ملاقات نمود، سپس هریک ادعایی کردند و داستان ادامه یافت و تفصیل آن در پیش فرض اول آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره یوسف گذشت؛ عزیز حقانیت یوسف را تصدیق کرد.

۳ - هیچ خائنی به نتیجه خیانت خود نمی‌رسد.

این سخن را هر کس اعلام کند اشکالی ندارد، چرا که یک قانون الهی است و تفاوت نمی‌کند که گوینده یوسف باشد یا زلیخا.

ایشان در نقد دیدگاه‌های مفسران می‌گویند:

۴ - باید لیعلم صیغه امر باشد.

این اشکال در صورتی درست است که فاعل «لیعلم» را به عزیز برگردانیم، در حالی که کسی چنین ترجمه‌ای نکرده و غیر منطقی به نظر می‌رسد، و نه کسی چنین ترجمه کرده است. علاوه بر این در شهادت دادن جای دستور و امر نیست.

۵ - معنای اعتراف و شهادت برای اینکه «یوسف بدانند» باطل است.

این کلام در صورتی درست است که ضمیر به یوسف برگردد، اما اگر به عزیز برگردد کلام مفید خواهد بود

۶ - یاد دادن به یوسف که خدا کید خائنان را به جایی نمی‌رساند.

زلیخا به عنوان قاعده کلی از آن یاد می‌کند و نمی‌خواهد به یوسف آموزش دهد، از این گذشته هنوز یوسف در جمع آن‌ها وجود ندارد، وانگهی تذکر و یادآوری برای مؤمنان سودمند است. توضیح تفصیلی را پیش‌تر آوردیم. چه زیباست که زلیخا در این مجلس که درباریان و سران لشکری و کشوری حضور دارند و به همراه ایشان گروهی از زنان مقامات هستند، از یک تجربه مهم پرده برمی‌دارد و به همه اعلام می‌کند، که من کید و مکر داشتم اما الان از آن پشیمانم و می‌گویم: خداوند کید خائنان را به جایی نمی‌رساند، چنانکه من زلیخا اکنون بعد از سال‌ها خود با همه وجود آن را درک می‌کنم. چه اشکالی دارد که انسان بر اساس فطرت الهی خویش اعلام کند که کید خیانت کاران به جایی نمی‌رسد، وانگهی خود در طول سالیان زندگی اش آن را با همه وجود لمس کرده و تجربه نموده است. در ضمن او می‌خواهد به دیگران اعلام کند که این رسوائی امروز من به خاطر ندانستن این امر بوده است که مکر و حيله سرانجامی ندارد.

۷ - منافات عبارت «و ما أبوی نفسی» با «لم أخنه بالغیب».

در پاسخ شماره ۵ گذشت.

۸- چون آیه ۵۳ حامل معارف توحیدی است، نمی‌تواند کلام زن بت پرستی باشد.

هرچند زلیخا بت پرست است اما مشرک بوده و در کنار الله خدایان دیگر را می‌پرستیده است. نیز ممکن است در این مدت به حقانیت توحید اعتقاد پیدا کرده باشد. در خصوص اشکال سوم نیز به نظر می‌رسد به دنبال اعتراف به حقیقت و اعتقاد به خدای یوسف که اگرچه او نیز اعتقاد داشت، اما در کنار او خدایان دیگری را نیز مورد توجه قرار می‌داد، از یک امر دیگری نیز پرده بر می‌دارد، چه اشکالی دارد که گفته شود، خداوند به زلیخا این لطف را کرده و او را در مقابل یوسف قرار داده که فردی پاکدامن است. هرکسی غیر از یوسف احتمال خطایش بسیار بود، اینکه زلیخا در آن موقع می‌توانست با شهادت اعلام کند که من به شوهرم خیانت نکردم (هر چند قصد خیانت داشتم)، پس ارتباط نامشروعی از من خطائی سرزده است. که البته این لطف الهی است که در حق من به انجام رسانده است.

زلیخا در این اعتراف علاوه بر اثبات بی‌گناهی و صداقت یوسف، به عدم خیانت خود نیز اشاره می‌کند. در واقع هم اعلام می‌کند من قصد خیانت داشتم و هم با شهادت می‌گویم من مرتکب خطا و گناه نشده‌ام. تا مبدا مخاطبان او از این اعتراف استفاده کرده و او را متهم به خیانت کنند.

۹ - ایشان در رد دیدگاه ابن کثیر می‌فرماید: علاوه بر اشکالات فوق اگر ضمیر به عزیز برگردد زلیخا نتیجه عکس می‌گیرد.

این حرف تازه‌ای برای عزیز نبوده است و او پس از وقوع حادثه آن را می‌دانسته است.

لازم به ذکر است در تفسیر علامه در همان ابتدا یوسف بعنوان فاعل «لیعلم» تعیین شده، درحالی‌که هیچ وجهی برای آن ذکر نگردیده است.

بدین ترتیب ایرادات مرحوم علامه قابل نقد و دیدگاه ابن کثیر درست است.

تأیید از تفسیر نمونه

در تفسیر نمونه به اشکالات دیدگاه علامه اشاره شده است، هرچند از دید این مقاله ضمیر مفعولی «لم اخنه» به یوسف بر نمی‌گردد. صاحب تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد: همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: «من این اعتراف صریح را به خاطر آن کردم که یوسف بداند در غیابش نسبت به او خیانت نکردم» (ذلک لیعلم ألی لم اخنه بالغیب). چرا که من بعد از گذشتن این مدت و تجربیاتی که داشته‌ام فهمیده‌ام «خداوند نیرنگ و کید خائنان را هدایت نمی‌کند» (وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ) ... باز ادامه داد «من هرگز نفس سرکش خویش را تیرنه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد» (وَمَا أَبْوِئْتُ نَفْسِي إِذْ الْفَسْ لَأَهَاوَةَ بِالشُّوْءِ). «مگر آنچه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي). و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا

که پروردگارم غفور و رحیم است» (إِنْ رُبِّيْ غَفُوْرٌ وَرَحِيْمٌ).

گروهی از مفسران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته‌اند و گفته‌اند ... ظاهر انگیزه این تفسیر مخالف ظاهر این است که آن‌ها نخواستند این مقدار دانش و معرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند که او با لحنی مخلصانه و حاکی از تنبه و بیداری سخن می‌گوید.

در حالی که هیچ بعید نیست که انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا شود بخصوص اینکه بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاوی امروز آن تمایلات شدید سر کوفته «تصعید» می‌گردد و بی‌آنکه از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند.

پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده نیز دلیل بر این تنبه و بیداری است. از این گذشته ارتباط دادن این دو آیه با یوسف به قدری بعید و خلاف ظاهر است که با هیچیک از معیارهای ادبی سازگار نیست زیرا:

اولاً- «ذلک» که در آغاز آیه ذکر شده در حقیقت به عنوان ذکر علت است، علت برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست، و چسبانیدن این علت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با فاصله آمده است بسیار عجیب است.

ثانیاً- اگر این دو آیه بیان گفتمار یوسف باشد یک نوع تضاد و تناقض در میان آن خواهد بود، زیرا از یک سو یوسف می‌گوید من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم و از سوی دیگر می‌گوید من خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس سرکش به بدی‌ها فرمان می‌دهد. اینگونه سخن را کسی می‌گوید که لغزش هر چند کوچک از او سر زده باشد در حالی که می‌دانیم یوسف هیچگونه لغزشی نداشت.

ثالثاً- اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بی‌گناه است او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی برد و لذا به همسرش گفت از گناهت استغفار کن. و اگر منظور این باشد که بگوید به شاه خیانت نکرده‌ام این مساله ارتباطی به شاه نداشت، و توسل به این عذر و بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبار است یک عذر سست و واهی به نظر می‌رسد. به خصوص اینکه درباریان معمولاً در قید این مسائل نیستند. خلاصه اینکه ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه این‌ها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تنبه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۹/ ۴۳۵-۴۳۲).

عصمت حضرت یوسف (ع)

هرچند بحث عصمت آن حضرت از موضوع این مقاله خارج است اما در حد یادآوری چند آیه لازم است.

خداوند در قرآن از قول شیطان پس از رانده شدن از بهشت در دو سوره ص آیات ۸۲ و ۸۳ و سوره حجر می‌فرماید: «قال رب بما أغويتني لأؤنبن لهم فى الأوض ولأغويهم أجمعين» (۳۹) «إلا عبادك منهم المخلصين» (۴۰) گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمت‌های مادی را) در زمین در نظر آن‌ها زینت می‌دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان مخلصت را.»
از سوی دیگر در آیه ۲۴ سوره یوسف، حضرت را از مخلصین نام می‌برد: «إِنَّه من عبادنا المخلصين»، او از بندگان خالص شده ما از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی بود.

ضمیر فاعلی و مفعولی جمله لَمْ أُخْنُهُ در ترجمه‌ها

اکنون و با توجه به روشن شدن موضع تفسیری آیه به بررسی ترجمه آیه می‌پردازیم و با توجه به روشن بودن کلمات تنها به ضمائر فاعلی و مفعولی اکتفا می‌نماییم.
از دو جهت به ضمائر فوق نظر می‌کنیم:

الف - فاعل و گوینده این آیه در میان مترجمان قرآن کریم به چند صورت آمده است.

۱ - گروهی از ایشان تصریح به فاعل نکرده و از ضمیر استفاده کرده‌اند: مثل آقایان: عبدالمحمد آیتی، اشرفی، ترجمه جوامع الجامع، شهاب تشکری آرانى، تفسیر آسان، خواجه‌وى، محمد علی رضایی اصفهانی، روان جاوید، روض الجنان، ابو الحسن شعرانی، جلال الدین فارسی، عباس مصباح زاده، معوی، ناصر مکارم شیرازی، ترجمه طبری، شاه ولی الله دهلوی، صفی علی‌شاه. نمونه:
الف - ناصر مکارم شیرازی: این سخن را بخاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائن را هدایت نمی‌کند!

ب - عبدالمحمد آیتی: چنین شد تا بدانند که من در غیبتش به او خیانت نکرده‌ام و خدا حيله خائن را به هدف نمی‌رساند.

ج - جلال الدین فارسی: این (را گفتم) تا بدانند که من در غیابش به او خیانت نکردم و بی‌گمان خدا حيله خصمانه خائن را راه (موفقیت) ننماید.

۲ - گروهی از ایشان فاعل و گوینده را یوسف دانسته‌اند: مثل: احسن الحدیث، مهدی الهی قمشه‌ای، اصغر بیارزی، سید محمد ابراهیم بروجردی، ابوالقاسم پاینده، کاظم پورجوادی، ترجمه بیان السعاده،

حلبی، رهنما، روشن، سراج، عاملی، فولادوند، فیض الاسلام، یوسف، کوثر، سید علی گرامرودی، سید مهدی حجتی در گلی از بوستان خدا، مجتبی، مخزن العرفان، علی مشکینی، نوبری، نور، محمود یاسری، انصاری، تاج التراجم، کشف الاسرار، نسفی، صفارزاده، دهم هجری و مترجمان انگلیسی: شاکر، ایرونی، صفارزاده، قرایی، پیکتال، سرور. نمونه:

الف - سید علی موسوی گرامرودی: (یوسف گفت) آن (پرس و جو، از آن رو) است تا (عزیز مصر) بداند که من در نهان به وی خیانت نورزیده‌ام و اینکه خداوند فریب خیانت‌پیشگان را به جایی نمی‌رساند.
ب - انصاری: [یوسف گفت:] همه این‌ها برای آن است تا [عزیز] بداند که من در نهان به او خیانت نکرده‌ام. و اینکه خداوند مکر خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند.

ج - علی مشکینی: (یوسف در ادامه سخنان خود گفت) این (پیشنهاد احضار زن‌ها و پرسش آن‌ها) برای آن است که (عزیز مصر) بداند که من هرگز در غیاب وی به او خیانت نکرده‌ام، (و زن عزیز گفت) این (اعتراف من) برای آن بود که (یوسف) بداند من در غیابش (در مجلس پرس و جو) بر وی خیانت نمودم و بی‌تردید خداوند نیرنگ خائن را به هدف نمی‌رساند.

د - مهدی الهی قمشه‌ای: (یوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت) من این کشف حال برای آن خواستم تا عزیز مصر بداند که من هرگز در نهانی به او خیانت نکردم و بداند که خدا هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند.

۳ - تنها سه مترجم گوینده را زلیخا معرفی می‌کند: آقایان؛ سید کاظم ارفع، حسین انصاریان، علی اکبر طاهری قزوینی. نمونه:

حسین انصاریان: [من به پاکی او و گناه خود اعتراف کردم] و این اعتراف برای این است که یوسف بداند من در غیاب او به وی خیانت نورزیدم و اینکه خدا نیرنگ خیانت‌کاران را به نتیجه نمی‌رساند.
ب - در مورد ضمیر فاعلی و مفعولی «لم أخنه» می‌توان نظرات مترجمان را به شرح ذیل و به ترتیب ضمیر فاعلی و مفعولی تقسیم کرد:

۱- زلیخا - یوسف، ترجمه: [من به پاکی او و گناه خود اعتراف کردم] و این اعتراف برای این است که یوسف بداند من در غیاب او به وی خیانت نورزیدم و اینکه خدا نیرنگ خیانت‌کاران را به نتیجه نمی‌رساند.
ترجمه‌هایی که این چنین آورده‌اند عبارت‌اند از: انصاریان، مشکینی، طاهری، ارفع.
نکته: مرحوم مشکینی در ترجمه این آیه چنین آورده‌اند:

(یوسف در ادامه سخنان خود گفت) این (پیشنهاد احضار زن‌ها و پرسش آن‌ها) برای آن است که (عزیز مصر) بداند که من هرگز در غیاب وی به او خیانت نکرده‌ام، (و زن عزیز گفت) این (اعتراف من)

برای آن بود که (یوسف) بدانند من در غیابش (در مجلس پرس و جو) بر وی خیانت نمودم و بی تردید خداوند نیرنگ خائن را به هدف نمی‌رساند.

۲- هردو ضمیر را مبهم آورده‌اند و با ضمیر اشاره او گذشته‌اند، ترجمه: چنین شد تا بدانند که من در غیبتش به او خیانت نکرده‌ام و خدا حيله خائن را به هدف نمی‌رساند.

ترجمه‌هایی که این چنین آورده‌اند عبارت‌اند از: رضائی، آیتی، فارسی، شعرانی، تشکری، مصباح زاده، روض الجنان، انگلیسی یوسف علی، روان جاوید، انگلیسی ایرونیک، محمد و سمیرا و مسلمانان مترقی

۳- زلیخا- مبهم، ترجمه: این سخن را بخاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائن را هدایت نمی‌کند!

تنها آقای مکارم چنین ترجمه کرده‌اند.

۴- یوسف - عزیز، ترجمه: (یوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت) من این کشف حال برای آن خواستم تا عزیز مصر بدانند که من هرگز در نهانی به او خیانت نکردم و بدانند که خدا هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند.

ترجمه‌هایی که این چنین آورده‌اند عبارت‌اند از: گرمارودی، الهی قمشه‌ای، بیارزی، مشکینی، محمود صلواتی، یاسری، احمد کاویانپور، حجتی، ترجمه المیزان، کشف الاسرار، خسروی، کوثر، انگلیسی صفارزاده.

۵- یوسف (ع) - پادشاه، ترجمه: [یوسف گفت] چنین شد تا [شاه] بدانند که من در غیاب او خیانت نکرده‌ام.

ترجمه‌هایی که این چنین آورده‌اند عبارت‌اند از: پاینده، دهم هجری، احسن الحدیث، انگلیسی شاکر، سرور و آربری.

۶- یوسف (ع) - مبهم، ترجمه: (یوسف گفت): «این سخن را بدان خاطر گفتم تا بدانند که من در غیاب او خیانت نکردم و خداوند مکر خائن را به سامان نمی‌رساند.

ترجمه‌هایی که این چنین آورده‌اند عبارت‌اند از: پورجوادی، عاملی، انگلیسی قرانی.

۷- مبهم - عزیز، ترجمه: این همه برای آنست تا بدانند عزیز که من خیانت او نکرده‌ام غائبانه و هر آینه خدا راه نمی‌نماید حيله خیانت‌کنندگان را.

ترجمه‌هایی که این چنین آورده‌اند عبارت‌اند از: دهلوی، ترجمه طبری.

۸- مبهم - زلیخا، ترجمه: این روشن شدن قضیه برای آنست که من در پنهانی خیانت نمودم بزللیخا و البته خداوند مکر و خدعه تبه‌کاران را به نتیجه نمی‌رساند.

تنها آقای سید محمد ابراهیم بروجردی چنین ترجمه کرده است
چنانکه ملاحظه می‌شود در میان ترجمه‌ها آشفتگی شدیدی وجود دارد.

تحلیل و بررسی هریک از ترجمه‌ها

پاسخ اجمالی

گوینده نمی‌تواند پادشاه باشد زیرا واقعه زندانی شدن و توطئه زلیخا بین سه نفر مطرح بوده است: عزیز، یوسف و زلیخا. همچنین پادشاه در پی رمزگشایی از خواب خویش است. گوینده نمی‌تواند عزیز باشد؛ زیرا در سیاق این آیات خبری از عزیز نیست. در ضمن هیچ مترجم و مفسری این کلام را از پادشاه و عزیز نقل نکرده است. تنها می‌ماند زلیخا و یوسف چنانکه اختلاف در میان مترجمان و مفسران نیز در همین است. به نظر می‌رسد یوسف به دلیل آیه بعد از این که حضور ندارد نمی‌تواند گوینده باشد.

پاسخ تفصیلی

روشن است که با بررسی و تحلیل دسته دوم، تکلیف دسته اول نیز روشن می‌شود.

۱ - با توجه به اینکه در صدد روشن شدن ضماین این جمله هستیم موارد ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ اعم از اینکه یک و یا دو ضمیر را مبهم آورده‌اند، قابل قبول نیست.

۲ - چنانکه از آیات پیش فرض دوم برآمد قضایا با رویای پادشاه و ناتوانی تأویل کنندگان آغاز شد و یوسف تأویل رویای پادشاه را به درستی اعلام کرد، سپس پادشاه تصمیم گرفت او را از نزدیک ببیند، اما با درخواست یوسف مبنی بر تحقیق در خصوص مرآوده با زلیخا، جلسه محاکمه‌ای تشکیل گردید. در این محاکمه زلیخا و زنان دربار در مقابل پادشاه قرار گرفته‌اند، او در حکم قاضی از زنان سؤال می‌کند و آنان پاکدامنی یوسف را گواهی می‌نمایند، آنگاه زلیخا اعلام می‌دارد که او قصد خیانت داشته است. با توجه به سیاق آیات یوسف همچنان در زندان است. و یوسف هنوز در مجلس حاضر نیست، چرا که بعد از برگرداندن فرستاده ملک و سخنان زنان و زلیخا و در پایان این شبه محاکمه و دادگاه، ملک می‌گوید: وی را نزد آورید تا برای خودم او را آزاد کنم، و وقتی با وی سخن گفت او را جایگاه والا بخشید و امین خود دانست. «فلما كلمه قال إنك اليوم لدينا مكين أمين» (یوسف: ۵۴) چنانکه صاحب تفسیر تبیان در ذیل این آیه می‌گوید: «هذه السياقة تدل عليان ما مضى حكاية عن قول المرأة، لان يوسف لم يكن حاضرًا ذلك المجلس، وان الملك حين سمع جميع ذلك قال اتتوني بيوسف استخلصه لنفسي» (طوسی، ۱۵۶/۶).

سیاق این آیه دلالت بر آن دارد که آنچه گذشت (آیه ۵۳) از کلام زن (زلیخا) است؛ زیرا یوسف در این

مجلس حضور ندارد و پادشاه وقتی همه کلام زنان را شنید گفت: یوسف را نزد من آرید تا او را برای خودم آزاد سازم.

با این توضیح موارد ۴، ۵، ۶ قابل قبول نیست.

بنابر این تنها مورد قابل پذیرش مورد اول است که آنهم باید اصلاح شود.

۳ - ضمیر مفعولی نمی تواند به زلیخا برگردد؛ زیرا مذکر و زلیخا مؤنث است. متاسفانه ترجمه مورد ۸ بسیار نادرست است؛ زیرا ضمیر مذکر است و وی به زلیخا ترجمه کرده است. مترجم محترم توجهی به ضمیر مذکر نکرده است.

۴ - ضمیر مفعولی به پادشاه نیز بر نمی گردد؛ زیرا در این محاکمه پادشاه قاضی است و چنانکه گذشت اطلاعی از این ماجرا ندارد و طرفین دعوا یوسف و زنان دربار به ویژه زلیخا است. پس مورد ۵ از این جهت نیز مردود است.

۵ - ضمیر خیانت به یوسف نیز بر نمی گردد، زیرا زلیخا نتوانسته است به آرزوها و آمال خود برسد بنابر این خیانتی به یوسف نشده است. هر چند یوسف به زندان افتاده و کمتر از ده سال از بهترین ایام جوانی را در آن گذرانده است، اما بحث در ارتباط نامشروع است که یوسف از آن مبرا شده است.

آنانکه فاعل «لَمْ أُخْنَهُ» را زلیخا گرفته و ضمیر آن را به یوسف برگردانده اند، به نظر می رسد کلام موجهی ارائه نکرده اند چرا که معنا ندارد در غیاب یوسف زلیخا به او خیانت کند در حالی که او در زندان است و اینکه او اعتراف به خطا می کند و حقیقت و پاکدامنی یوسف را اعلام می دارد ارتباطی به خیانت به او در غیاب وی ندارد. چرا که در گذشته این نکته برای او روشن شده است، آنجا که قرآن می گوید: «و شهد شاهد من أهلها إن كان قميصه قد من قبل فصدقت و هو من الكاذبین» (یوسف: ۲۶) شهادی از خانواده آن زن شهادت داد: «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است. حتی همسرش عزیز مصر نیز این موضوع را دریافت و زلیخا را تنبیه و به یوسف نیز توصیه کرد که در این خصوص چیزی به کسی نگوید. «یوسف أعرض عن هذا و استغفری لذنبک إنک كنت من الخاطئين» (یوسف: ۲۹) یوسف! این داستان را ندیده بگیر. و تو ای بانو! از گناهت استغفار کن؛ زیرا تو از خطاکارانی.

۶ - ضمیر فاعلی تنها زلیخا است؛ زیرا:

الف - عبارت قبلی از آن زلیخا است و این آیه هر چند با شماره از آیه قبل جدا شده است اما ادامه کلام قبلی است.

ب - زلیخا پس از سالها به این حقیقت رسیده که کید و مکر خیانت کاران بدون مجازات از سوی خداوند قرار نخواهد گرفت. او در طی زندگی خود و تجربه کاری که با یوسف داشته به این واقعیت پی برده

است که افراد خائن سرانجام خوبی ندارند.

آنچه باعث شده است بسیاری از مترجمان و مفسران این کلام را از یوسف بدانند آیه بعدی است که می‌فرماید: «و ما لیبوی نفسی إِنْ النفس لأهارة بالشوء إلا ما ورحم و بی إِنْ و بی غفور و رحیم» (یوسف: ۵۳). ایشان گمان کرده‌اند که این جمله نباید از سوی زلیخایی باشد که هوسران است. او به خاطر هوسرانی خود و قصد خیانت به همسرش نمی‌تواند اینگونه سخن بگوید. در حالی که با توجه به آنچه در قرآن است و آنچه بعدها اتفاق می‌افتد و زلیخا به همسری یوسف درمی‌آید باید گفت: زلیخا هر چند انسان بوالهوسی بوده است و در صدد خیانت به همسرش تلاش می‌کند تا به یوسف نزدیک شود، اما هرگز موفق به چنین امری نشده است. در واقع یکی از الطاف الهی نسبت به زلیخا این بوده که برده زیبای وی صدیق و نیکوکار (محسن) است. از این روی می‌گوید نفس من بری از خطا نیست مگر اینکه خدای من مرا مورد توجه و رحمت خویش قرار دهد چرا که نفس بسیار به بدی دستور می‌دهد.

آیا اینگونه نیست که پیامبر (ص) نسبت به شعر لبید فرمود: «أصدق شعر قاله شاعر قول لبید: ألا کل شیء ما خلا الله باطل» (مجلسی، مرآة العقول، ۱۲/۲۶۸، حدیث ۸). یعنی: درست‌ترین شعری که شاعران گفته‌اند کلام لبید است که می‌گوید آگاه باشید که هر چه غیر خداوند است باطل است. و آیا این رفتار شایع معاویه نیست که هر وقت به یاران علی (ع) می‌رسید از ایشان درخواست طرح فضائل آن حضرت را می‌کرد، و از عقیل برادر آن حضرت می‌خواهد که قضیه آهن گداخته را تعریف کند و پس از تعریف عقیل معاویه شگفت زده شده و می‌گوید: «فجعل معاویة يتعجب و يقول هیهات هیهات عقلت النساء أن یلدن مثله» (ابن ابی الحدید، ۱۱/۲۵۴)، رحم زنان از زاییدن همچون علی (ع) عقیم گشت.

نیز در روایات توصیه شده است که: «خذ الحکمة ممن أتاك بها و انظرو إلی ما قال و لا تنظرو إلی من قال» (لیثی واسطی، ۲۴۱ شماره ۴۵۹۲) کلام خوب را از انسان و گوینده بد نیز بگیرید و به گفته‌ها توجه کنید نه به گوینده‌ها. بنابراین استبعادی ندارد که این کلام از آن زلیخا باشد. لطف الهی مانع از خیانت زلیخا شد از این رو در غیاب شوهرش خود را نتوانست آلوده کند. اکنون در این مجلس اعتراف به قصد سوء خویش نسبت به یوسف می‌کند و او را از هرگونه خطائی مبرا می‌داند. با این اعتراف این نکته به طور کامل روشن می‌شود که هیچ خطائی بین یوسف و زلیخا اتفاق نیفتاده است. بنابر این هم زلیخا در این عشق دامنش آلوده نگشته مرتکب خطائی نشده و هم یوسف خویشتن‌داری کرده است.

ترجمه صحیح آیه

اکنون با توجه به گفته‌های پیش باید آیه را چنین ترجمه کرد:

این‌ها را اعتراف کردم تا عزیز (شوهرم) بداند که در پنهانی و نبودن وی در خانه به وی خیانت نکرده‌ام، البته این نکته نیز برایم اثبات گردید که خداوند خیانت افراد خائن را به سرانجام خوبی نمی‌رساند. با این ترجمه تمامی مشکلات در ترجمه حل می‌شود، چرا که دیگر نیازی نیست که زلیخا را خطاکار بدانیم و یوسف را قبل از آزادی از زندان بیرون آورده و یا فرستاده پادشاه را پیش یوسف ببریم تا این جمله از زبان یوسف نقل شود.

نتیجه‌گیری

۱- ترجمه آیه ۵۲ چنین است: زلیخا گفت: این اعتراف را از این‌رو کردم تا عزیز (همسر) بداند که من در غیاب او به وی خیانت نکردم. بنابراین بایستی در ترجمه‌ها و تفاسیر یکسان‌سازی در انتقال معنی پدید آید تا خواننده فارسی زبان و حتی غیر او به دقیق کلام الهی دست یابد. بدین ترتیب نظر این‌کثیر درست است.

۲- آیه ۵۳ نیز ادامه کلام زلیخا است.

۳- با توجه به عصمت پیامبران (ع) حضرت یوسف معصوم است، پس هیچ خطائی از وی سر نزنده است تا آیه ۵۳ را بر زبان جاری کند.

۴- دیدگاه این‌کثیر در تفسیر آیه ۵۲ معقول و مقبول است.

بنابراین در این محاکمه پادشاه قاضی است و طرفین دعوا یوسف و زلیخا هستند و چه بسا همسر زلیخا نیز در مجلس حضور دارد و از این ماجراها به طور کامل مطلع است و در سخنان زلیخا نکته‌ای تازه نمی‌بیند، اما در عین حال زلیخا برای رفع یک اشکال و شبهه مقدر اعلام می‌کند که این‌ها را اعتراف کردم تا همسر بدانند که من به او خیانت نکرده‌ام.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- _____، ترجمه سید کاظم ارفع، تهران: فیض کاشانی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- _____، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: فاطمة الزهراء، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- _____، ترجمه حسین انصاریان، قم: اسوه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- _____، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، چاپ پنجم، بی‌تا.
- _____، ترجمه کاظم پورجوادی، تحقیق و ویرایش: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

- _____، ترجمه سید مهدی حجتی، گلی از بوستان خدای، قم: بخشایش، چاپ ششم، ۱۳۸۴.
- _____، ترجمه شاه ولی الله دهلوی، تحقیق عبد الغفور عبد الحق بلوچ و شیخ محمد علی، مدینه: مجمع ملک فهد لطباعة المصحف الشريف، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- _____، ترجمه محمد علی رضایی اصفهانی و همکاران، قم: دارالذکر، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- _____، ترجمه ابو الحسن شعرانی، تهران: اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- _____، ترجمه محمود صلواتی، تهران: مبارک، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- _____، ترجمه علی اکبر طاهری قزوینی، تهران: قلم، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- _____، ترجمه جلال الدین فارسی، تهران: انجام کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- _____، ترجمه احمد کاویانپور، تهران: اقبال، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- _____، ترجمه سید علی گرمارودی، تهران: قدیانی، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- _____، ترجمه مجهول قرن ۱۰، چاپ تهران، ۱۳۸۴.
- _____، ترجمه علی مشکینی، قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- _____، ترجمه عباس مصباح زاده، تهران: بدرقه جاویدان، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- _____، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: دار القرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ دوم، بی تا.
- _____، ترجمه محمود یاسری، تحقیق مهدی حائری تهرانی، قم: بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج)، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، تحقیق و تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵/۱۹۶۶ م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
- صفی علیشاه، محمد حسن بن محمد باقر، تفسیر صفی، تهران: منوچهری، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- _____، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
- طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: رضا ستوده، توسط گروهی از مترجمان، تهران: فراهانی، ۱۳۶۰.

طبری، محمد بن جریر، ترجمه تفسیر طبری، تحقیق حبیب یغمایی، تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۰.
عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، تحقیق: هاشم رسولی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.
لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق و تصحیح: حسین حسنی بیرجندی، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تحقیق و تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ ق.

معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون، مشهد: الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق/ ۱۹۹۷ م.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

نرم افزارها

نرم افزار جامع التفاسیر، نسخه ۲/۵ مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم، شماره شناسنامه اثر: ۱۰۵-۶۹-۳۸، ۲۰۱۴ م.